از چشم غربی

علیرضا شهیدزادیان

درباره برجسته‌ترین منتقد ادبی نیویورک تایمز

این قاضی سخت‌گیر

میچیکو کاکوتانی به هیچ‌کس باج نمی‌دهد. این جمله‌ای است که کاکوتانی چندی پیش در پاسخ به «آن بیتی» نویسنده صاحب‌نام امریکایی داده بود. این روزها بسیاری از نویسندگان صاحب‌نام امریکایی و اروپایی می‌دانند که یادداشت‌های یک منتقد ادبی در ستون روزنامه نیویورک‌تایمز تکلیف اثرشان را روشن می‌کند. این منتقد کسی نیست جز میچیکو کاکوتانی که این روزها بسیاری معتقدند بخشی از وزن و اعتبار روزنامه نیویورک‌تایمز مدیون اوست؛ منتقدی ژاپنی‌تبار که هیچ کس از زهر قلمش در امان نیست. او حتی داستان‌های صمیمی‌ترین دوستانش را هم بدون در نظر گرفتن دوستی نقد می‌کند و حالا بیش از یک دهه است که لقب قاضی بین‌المللی ادبیات را به دوش می‌کشد.

وقتی میچیکو کاکوتانی در نقدی مفصل آن بیتی نویسنده صاحب‌نام ادبیات را با تکیه بر داستان‌ها و گفت‌وگوهایش متهم به تکراری نوشتن کرد، آن بیتی به یکباره شاهد رکود فروش کتاب‌هایش شد و کار به جایی رسید که اثر بعدی‌اش با کمترین استقبال ممکن روبه‌رو شد. آن بیتی دچار افسردگی شدیدی شد و دلیل این افسردگی را هم نقد بی‌رحمانه میچیکو کاکوتانی اعلام کرد. او گفت کاکوتانی بی‌رحمانه به کتاب من تاخته و هیچ چیز برای من باقی نگذاشته است، اما جواب کاکوتانی تنها پافشاری بر مواضع قبلی‌اش بود: «من به هیچ‌کس باج نمی‌دهم. نویسنده باید مشکلات روحی و روانی‌اش را جای دیگری برطرف کند. من از ادبیات حرف می‌زنم. روانشناس نیستم که آستانه تحمل بیمارم را بسنجم و بعد بنویسم.»

میچیکو کاکوتانی منتقد ۵۵ساله ژاپنی- امریکایی تا امروز دو بار برنده جایزه پولیتزر برای نقدهای مشهورش شده است. او فارغ‌التحصیل رشته ادبیات از دانشگاه ییل است. کاکوتانی می‌گوید: «از همان اول کار می‌دانستم که در شناخت متن و نقد آن بارها موفق‌تر از نوشتن داستان هستم، می‌خواستم دنیای نقد را عوض کنم و فکر می‌کنم به آنچه رویایم بود، دست یافته‌ام.»

او در دنیای روشنفکرها به اندازه‌ای که اپرا وینفری در دنیای سلبریتی‌ها اهمیت دارد، چهره اثرگذاری است. شاید میچیکو کاکوتانی دشمنان زیادی داشته باشد، اما همین که او نقد مثبتی درباره یک اثر می‌نویسد ناشر کتاب خیلی زود دست به کار می‌شود. در چاپ بعدی حتماً بخش‌هایی از نقد کاکوتانی پشت جلد کتاب می‌آید و ناشر روی بیلبوردهای تبلیغاتی می‌نویسد: «کتابی که کاکوتانی آن را قابل خواندن می‌داند.» در واقع میان ناشران امریکایی و انگلیسی‌زبان اصطلاحی به نام «کاکوتانی‌شده» باب شده که به معنای این است که این اثر را خانم منتقد تایید کرده است.

او با گزارش‌نویسی در واشنگتن‌پست در سال ۱۹۷۷ آغاز کرد و تا سال ۱۹۷۹ در آنجا نوشت، اما شکوفایی او به عنوان زنی که ادبیات را حلاجی و شاید جراحی می‌کرد از زمانی شروع شد که او پا به تحریریه نیویورک‌تایمز گذاشت. حضور او از سال ۱۹۸۳ بخش ادبی نیویورک‌تایمز را به اندازه یک جای ادبی تاثیرگذار معتبر کرد و حالا بیش از ۱۵ سال است که او هر سال به عنوان هدیه سال نو به خوانندگان نیویورک‌تایمز لیستی از کتاب‌های محبوب آن سالش را هدیه می‌دهد و به یکباره تیراژ کتاب‌هایی که در این لیست قرار می‌گیرند دوبرابر می‌شود. در سال ۲۰۰۸ او رمان «مرسی» نوشته «تونی موریسون» را در لیست کتاب‌های محبوبش قرار داد و کتاب موریسون در کمتر از یک هفته در صدر پرفروش‌ترین‌های کریسمس قرار گرفت.

کاکوتانی از هیچ حریفی نمی‌ترسد و خیلی راحت حتی نویسنده‌ای را هم که برنده جایزه نوبل ادبی شده است، زیر ذره‌بین قرار می‌دهد و داستان را موشکافی می‌کند. یکی از دعواهای مشهور میان یک نویسنده و منتقد دعوایی بود که بین میچیکو و نورمن میلر نویسنده تاثیرگذار امریکایی شکل گرفت. «نورمن میلر» غول ادبیات امریکا بود. او زندگی ۸۴ ساله‌اش را بی‌وقفه در حوزه ادبیات و نویسندگی سپری کرد. «میلر» در سال‌های بین ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹ تنها دو رمان به نام‌های «رویای امریکایی» و «چرا در ویتنام هستیم؟» نوشت که تا سال‌های سال ادبیات امریکا به آن می‌بالید، اما آخرین رمان او «قصری در جنگل» دیگر نشانی از آن هوش و ذکاوت نداشت. اما هیچ کس نمی‌خواست دل پیرمردی را که در چند قدمی مرگ بود، بشکند بنابراین جامعه

ادبی می‌خواست درباره این رمان سکوت کند، اما کاکوتانی راه دیگری را در پیش گرفت و کسل‌کنندگی این رمان را با دلایل روشن در نیویورک‌تایمز منتشر کرد. اما نورمن میلر هم که هرگز چنین گستاخی را ندیده بود، ساکت نماند و دعوای جنجالی میان او و کاکوتانی درگرفت. نورمن میلر مصاحبه مفصل و عجیبی با مجله رولینگ استونز کرد و به صراحت گفت: «او به اجدادش رفته است، درست مثل خلبان‌های ژاپنی کامیکازی عمل می‌کند. در واقع مشکل او اینجاست که از نویسنده‌های مرد سفیدپوست متنفر است، به هر حال مثل اینکه او یک فمینیست یخ‌زده است. فعلاً هم با هواپیمایش قصد جان من را کرده است.»

کاکوتانی در این سال‌ها نویسندگان جوان بسیاری را کشف کرده است. یکی از آنها «یان مارتل» بود که تنها با نگاه مثبت میچیکو کاکوتانی اولین رمانش یعنی زندگی پی برنده بوکر شد. کاکوتانی اما به نویسندگان جوان هم همان طور می‌تازد که به نویسندگان پرطمطراق. او معتقد است نگاه منتقد باید صریح باشد و جز این نقد حتی نباید حروفچینی شود، چه رسد به انتشار.

او در نقدهایش ساختاری علمی و دقیق را رعایت می‌کند و هرگز بدون ادله کافی اثری را غیرقابل خواندن اعلام نمی‌کند. کاکوتانی یکی از افتخاراتش این است که هرگز به جشن رونمایی هیچ کتابی نرفته و پا به دفتر کار هیچ ناشری نگذاشته است. کاکوتانی در برخی موارد تعصب به خرج می‌دهد، در عین حال معتقد است زنان نویسنده را در یک دهه اخیر نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا دنیای زنان آنقدر پیچیده و عجیب است که زنان می‌توانند از عهده تشریح آن برآیند.

البته یکی از دلایلی که خوانندگان به نقدهای میچیکو علاقه دارند همین بی‌رحمی اوست. وقتی نقدی از میچیکو می‌خوانید مطمئن هستید که با نقدهای محافظه‌کارانه سایر منتقدان که نمونه‌های بسیار دارند، مواجه نخواهید شد. او اگر از کتابی خوشش نیاید آن را با نقد خود تکه و پاره می‌کند. مایکل جین یکی از داوران جایزه پولیتزر درباره این منتقد که سال ۱۹۹۸ برنده جایزه پولیتزر در رشته نقد ادبی شد، می‌گوید: «می‌توانی بدون اینکه مجبور باشی لید نقد او را بخوانی، خواندن را از هر کجای متن که خواستی شروع کنی. صدای او آنقدر قوی است و دیدگاهش در مورد چیستی کتاب آنقدر واضح و شفاف است که به راحتی می‌توان تشخیص داد که این از آن کاکوتانی است.»

بی‌رحمی میچیکو در نقدنویسی از او یک شمایل ادبی ساخته است. این منتقد به‌رغم شهرت فراوانش آدمی گوشه‌گیر و منزوی است. او در محافل ادبی نیز دیده نمی‌شود. اهل مصاحبه هم نیست. حتی ناشران کهنه‌کار هم قیافه او را ندیده‌اند.

جان آپدایک در میان نویسندگان از همه بیشتر «کاکوتانی شده» است. کاکوتانی درباره رمان آپدایک با عنوان «صورتم را جست‌وجو کن» گفت: «غیرممکن است که خواننده بتواند حتی یک شخصیت قابل باور پیدا کند.» آپدایک نیز در مقابل گفت: «من انتظار زیادی از منتقدان حرفه‌ای مثل میچیکو کاکوتانی ندارم.»

با این همه زبان تند و تیز این منتقد باعث می‌شود خوانندگان علاقه‌مند روزنامه نیویورک‌تایمز را صبح زود باز کنند و ببینند که میچیکو چه نظری دارد.

رفتگان

جشنواره جاز نیویورک به یاد ابی لینکلن

ابی لینکلن آوازه‌خوان مشهور ۱۴ اگوست امسال در ۸۰سالگی در نیویورک چشم از جهان فروبست. حالا این روزها دوستداران او در نیویورک در نزدیکی بنای یادبود قربانیان ۱۱ سپتامبر برای ابی مراسم بزرگداشتی گرفته‌اند. در این فستیوال یک‌هفته‌ای سلسله کنسرت‌هایی برگزار خواهد شد و دوستداران او اجراهای تازه‌ای از ترانه‌های او را روی صحنه خواهند برد. او در ابتدای فعالیت هنری خود با نام‌های آنا ماریا، گبی لی و گبی وولدریچ آواز خواند و از سال ۱۹۵۶ نام ابی لینکلن را برای خود برگزید و در جهان موسیقی با این نام شهرتی افسانه‌ای کسب کرد. ابی لینکلن پس از ترک شیکاگو به میشیگان رفت و در ۱۶سالگی در سال‌های دبیرستان برای نخستین بار پای به صحنه گذاشت و سپس در ۲۱سالگی حرفه آوازخوانی را با ارکستر در کالیفرنیا آغاز کرد. در ۱۹۵۶ با ایفای نقش کوچکی در فیلم کمدی موزیکال به سینما نیز راه یافت. در ۱۹۵۷ با جازیست مشهور ماکس روچ آشنا شد که در بسیاری از کنسرت‌ها او را همراهی می‌کرد. در ۱۹۶۲ با ماکس روچ ازدواج کرد و در ۱۹۷۰ از یکدیگر جدا شدند. ابی لینکلن در چند فیلم دیگر نیز شرکت کرد. در ۱۹۶۸ برای ایفای نقش در فیلم «for love of ivy» در برابر سیدنی پواتیه نامزد دریافت جایزه گلدن گلوب شد. از سال‌های ۶۰ زیر نفوذ ماکس روچ، ابی لینکلن زینت و زرق و برق صحنه را کنار گذاشت و با ترک لباس‌های مجلل ردای سیاهان آفریقا را به تن کرد، موسیقی‌اش رنگ سیاسی گرفت و در زمینه حقوق مدنی به عنوان وکیل سیاهپوستان علیه تبعیض نژادی با پشتکار مبارزه کرد. ابی لینکلن از یک خانواده فقیر بود. پدرش مستخدم بود و ۱۱ خواهر و برادر داشت. او در سال ۲۰۰۳ جایزه مسترز جاز را دریافت کرد. پس از انتشار ۲۰ آلبوم موفق، در سال ۲۰۰۷ با نوشتن و اجرای ترانه «ابی سینگر ابی» نشان داد که همچنان خلاق و پرانرژی است. دوست ابی لینکلن، کارگردان امریکایی، کارول فریدمن که فیلم مستندی از زندگی او ساخته است، درباره‌اش می‌گوید: «در جهان زنانی وجود دارند که یا زیبا هستند یا دلیر یا نابغه، اما ابی لینکلن همه این ویژگی‌ها را یکجا داشت و نبود او فقدان بزرگی است.»

شهرها از نگاه نویسندگان

زندگی به روایت قصه گوها

شهرهایی چون قاهره، بمبئی، جاکارتا، لاگوس به نظر نویسندگان نسل جوان زاده آنها، شهرهایی بی‌رحم، عظیم و گرسنه‌اند. این نویسندگان در گفت‌وگو با خبرنگاران دویچه‌وله، از تصاویر این کلانشهرها در ادبیات سخن گفته‌اند.

«شهرهای زیبای زیادی در جهان وجود دارند، ولی مکزیکو با نیروی جادویی‌اش مرا بیش از شهرهای دیگر به خود جلب می‌کند.» این گفته گوییمرمو فادانلی نویسنده جوان مکزیکی است. این واقعیت در مورد اغلب نویسندگان شهرهای دیگر هم صدق می‌کند. از جمله سفی آتا از لاگوس، بلال فادل از قاهره، الطاف تیره‌والا از بمبئی و آیو اوتامی از جاکارتا.

زنان وحشتناک لاگوسی

نویسنده نیجریایی سفی آتا از اواسط دهه ۹۰ به امریکا مهاجرت کرده است، ولی هر سال چندین بار از شهر زادگاه خود لاگوس دیدن می‌کند. دومین کتاب او با عنوان «خبرهای تازه از خانه‌ام» در سال ۲۰۰۹ برنده مهم‌ترین جایزه ادبی آفریقا، نوما، شد. رمان اول سفی آتا، «به همه بگو، همه‌چیز روبه‌راه میشه» نام دارد و زندگی دو زن متفاوت در لاگوس دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ را بازگو می‌کند. در این دوران لاگوس هنوز پایتخت کشور نیجریه که در سال ۱۹۶۰ به استقلال رسید، بود.

سفی آتا درباره نقش زنان در نیجریه می‌نویسد: «در مملکت من در گذشته اگر زنی عطسه می‌کرد، به فمینیست بودن متهم می‌شد. من برای این واژه تعریف ویژه‌ای نداشتم ولی آیا کلمه‌ای وجود داشت که بتواند احساسات مرا از امروز به فردا شرح دهد؟ اصلاً باید چنین واژه‌ای وجود داشته باشد؟ من دگرگونی‌های زنان را بررسی کرده‌ام. وقتی به مرحله بلوغ می‌رسیدند، میلیون‌ها تن بودند که در سه مقوله می‌گنجیدند: آرام و قوی، نرم و با قلبی مهربان، خوش‌اخلاق و وراج. به بقیه می‌گفتند: زنان وحشتناک!»

سفی آتا، نویسنده نیجریایی

کسی دیده نمی‌شود

الطاف تیره‌والا در شهر ۲۰ میلیون نفری بمبئی که از بزرگ‌ترین شهرهای هندوستان است، به دنیا آمده است. «بمبئی زادگاه و میهن من است. من در این شهر بزرگ شدم و با آن چندین بار به عقب برگشتم.» تیره‌والا وقتی ۱۸ ساله بود برای ادامه تحصیل در رشته اقتصاد به نیویورک رفت. او پس از پایان دوره دانشگاهی دوباره به بمبئی بازگشت: «من چهره‌ای از نیویورک را دیدم که کمتر دانشجوی خارجی‌ای آن را در این شهر دیده است. یعنی من باید به طور همزمان در سه جا کار می‌کردم. بعضی وقت‌ها از غذا خوردن هم صرف‌نظر می‌کردم تا بتوانم کرایه اتاقم را بپردازم. اینجا بود که تصورم از «شیوه زندگی امریکایی» نابود شد.» تیره‌والا که تازه‌ترین رمانش با عنوان «کسی دیده نمی‌شود» منتشر شده، با همسر و مادر و پسر ۱۰ماهه خود در آپارتمان کوچکی در این شهر شلوغ زندگی می‌کند. بمبئی یکی از ثروتمندترین شهرهای هندوستان است. با این‌حال تقریباً نیمی از جمعیت آن از سیستم لوله‌کشی آب آشامیدنی محروم هستند. در ضمن بمبئی یکی از کثیف‌ترین شهرهای هندوستان نیز هست. الطاف تیره‌والا یک بار در دفتر یادداشت روزانه خود در این باره نوشته است: «در بمبئی من، همه چیز سر وقت رخ می‌دهد. ساعت مچی‌ام ساعت ۱۰ را نشان می‌دهد ولی بیرون، در خیابان، انگار که غروب است. پنجره ماشینم تقریباً سیاه شده. اگر سرم را کمی به راست بچرخانم، می‌توانم زباله‌های بخارآلود و کثیف این شهر را که تو در آن زندگی می‌کنی، ببینم. ولی من آدم رمانتیک یا خودآزاری نیستم. حتی شیشه‌های جلوی خودرو هم تا حدودی بخارگرفته تا بمبئی تو از بیرون حفظ شود.»

آیو اوتامی، نویسنده جاکارتایی

قاهره، مادر جهان

بلال فادل یکی از مشهورترین نویسندگان جوان مصر است. برای او شهر ۱۶ میلیونی قاهره محل نمایش نبرد بین فقیر و غنی است. او اغلب به کافه روشنفکران قاهره، جایی که خواننده مشهور مصری ام کلثوم در سال‌های ۶۰ کنسرت می‌داد و نجیب محفوظ نویسنده برنده جایزه نوبل ادبی این کشور در آن رفت و آمد می‌کرد، سر می‌زند و با روشنفکران دیگر به بحث می‌نشیند. در داستان «هزار و یک شب» آمده است: «اگر قاهره را ندیده باشی، مثل این است که دنیا را ندیده‌ای.» به تعبیری قاهره مادر جهان هم هست؛ جهانی پرهرج و مرج که نیمی از جمعیت آن در خانه‌هایی موسوم به «خانه‌های غیررسمی» زندگی می‌کنند؛ خانه‌هایی که از حلبی ساخته شده‌اند. شلوغی، سر و صدای کرکننده و بوی بد شهر تقریباً تحمل‌ناپذیر است. بلال فادل درست در این هرج و مرج است که می‌تواند بنویسد. فادل می‌گوید: «آدم کافی است که چند ساعتی تو خیابان‌های شلوغ قاهره راه برود؛ یک عالم موضوع برای نوشتن پیدا می‌کند.» این نویسنده ۳۶ساله به گفته خود «از در عقب وارد این شهر» شده است: «یا بهتر است بگویم از کانال‌های فاضلاب. خیابانی توی این شهر نیست که من نشناسم.»

جاکارتا، شهر ۵۰ زبانه

در جاکارتا به ۵۰ زبان صحبت می‌شود. این شهر مجموعه تضادهاست: اخلاق و ضداخلاق، عمق و سطح، ثروت و فقر... آیو اوتامی نویسنده جوان جاکارتایی در این باره می‌گوید: «این شهر با مردمی که پول ندارند، مهربان نیست.» اوتامی در این شهر به دنیا نیامده است. خانواده او، وقتی آیو چهارساله بود، به جاکارتا آمده‌اند. جمعیت جاکارتا اغلب از شهرهای دیگر اندونزی آمده‌اند. جاکارتا تاثیری بر این تازه‌آمدگان نمی‌گذارد. آنان هم تلاشی برای تغییر دادن شهر نمی‌کنند. این افراد، اغلب برای کار به این شهر می‌آیند و علاقه‌ای به ترویج سنت‌ها و فرهنگ‌های خود ندارند، همان طور که تمایلی به باقی گذاشتن یاد یا خاطره‌ای از خود در این شهر هم نشان نمی‌دهند. جاکارتا هرگز به «میهن» آنان بدل نمی‌شود. از این‌رو جاکارتا همان شهری باقی می‌ماند که همیشه بوده است: مکانی که فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون در آن در کنار هم زندگی می‌کنند.

دور دنیا

نمایشگاه نقاشی در اردوگاه مرگ

مناقشات بر سر تعداد کشته‌شدگان اردوگاه‌های مرگ نازی همچنان ادامه دارد. آشویتس نیز سرآمد همه اردوگاه‌های مرگی است که آلمانی‌ها اعلام کردند، به زعم بازماندگان این اردوگاه‌ها بیش از میلیون‌ها نفر از دروازه آهنی این میعادگاه مرگ عبور کردند و دست آخر کمتر از هشت هزار نفر پا بیرون گذاشتند. بیش از نیم‌قرن از تعطیلی آشویتس می‌گذرد، اما همچنان آمارهای ضد و نقیض ادامه دارد. یهودیان باقیمانده خبر از مرگ میلیون‌ها نفر می‌دهند و در آن سو نیز عده‌ای این آمار را درست نمی‌دانند. قرار است نمایشگاه نقاشی و مجسمه‌سازی هنرمندان آلمانی با رویکرد این فاجعه انسانی در ماه سپتامبر در بنای به جا مانده از آشویتس برگزار شود. برخی از هنرمندانی که در این نمایشگاه شرکت کرده‌اند اعضای خانواده‌شان را در این اردوگاه مرگ از دست داده‌اند. چهره‌هایی همچون «مارتین وگل»، «آنه یوکچیناف»، «موشه الدین» و... هنرمندانی هستند که اعضای خانواده‌شان قربانی یهودی‌کشی شده بودند.

اما در میان بازماندگان اردوگاه‌های مرگ هستند کسانی که بعدها درد جانکاه آنچه در این اردوگاه‌ها دیدند و بر آنها گذشت، به نوشتن و گاهی هم ثبت تصویر وادارشان کرده است. ایوان کلیما می‌گوید: «استالین می‌گفت مرگ صد نفر فاجعه است، اما مرگ یک میلیون نفر صرفاً آمار. به نظرم کسانی که حالا قربانیان این فاجعه عظیم بشری را دست‌کم می‌گیرند، نمی‌دانند که صحبت از آمار نیست. آنچه در آشویتس و دیگر اردوگاه‌های مرگ گذشت، آنقدر دردناک است که نیازی نیست در آمارها غلو کنیم. حتی با برپایی یکی از این اردوگاه‌ها هم تاریخ به اندازه کافی خجالت‌زده شده است.» خیل عظیمی از بازماندگان آشویتس بعدها زندگی در اجتماع را تاب نیاوردند و مرگی خودخواسته را ترتیب دادند. اما از میان این قربانیان نویسندگان بزرگی همچون پریمو لوی بیرون آمدند. لوی تمام هم و غمش تا آخرین روزهای زندگی نوشتن و حرف زدن از همه آن چیزهایی بود که در اردوگاه‌های مرگ دیده بود. او می‌نویسد: «من مرگ را هر روز و هر ثانیه آنجا پیش چشم می‌دیدم. هر روز صبح کشته‌ها را روی هم سوار می‌کردند. هر روز بوی کوره‌ها بلند می‌شد و این بازی سرنوشت بود. من جوابم به همه آنهایی که می‌گویند حرف زدن از کشتار یهودیان کافی است یک کلمه است؛ چیزی که در آشویتس گذشت حتی اگر یک هزارمش یک بار دیگر تکرار شود باید تا ابدیت نامی از انسان به زبان نیاورد.» پریمو لوی درباره کشتار یهودیان بسیار نوشت. بنیامین فیلسوف نامدار آنقدر می‌گریزد و می‌گریزد که دست آخر از هراس راهی شدن به آشویتس مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهد. خواهران فرانتس کافکا نویسنده چک در کمتر از یک سال در اردوگاه‌های مرگ جان باختند. آنها همان سه دختری بودند که کافکا فکر می‌کرد، می‌توانند زندگی سرشار از عشقی را تجربه کنند. فیلیسه محبوبه همیشگی او هم به کام مرگ در این اردوگاه‌ها فرو رفت.

امسال ایوان کلیما در مراسمی که در پاریس برای یادبود کشته‌شدگان آشویتس برگزار شده بود، گفت: «درسی که از اردوگاه آشویتس می‌توان گرفت نتایج دردناکی است که نفرت و عدم بردباری باورها و عقاید دیگران می‌تواند به بار آورد. عدم بردباری و نفرت از باورهای دیگر، هنوز در جوامع زنده است و برای مقابله با آن باید تحمل عقاید و باورهای دیگران را از کودکی به مردم آموخت. دیوار یادبودی از اسامی ۷۶ هزار تن از یهودیان فرانسوی که در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ میلادی به اردوگاه مرگ در آلمان تبعید شده بودند، در پاریس پرده‌برداری شده است و شاید نگاه کردن به این دیوار سبب شود که جلوی رشد نفرت از ادیان دیگر را بگیریم. کشته شدن کودکان بی‌گناه در فلسطین یا آفریقا، همه اینها نشان می‌دهد که هنوز در جهان دیوانگانی هستند که نسل‌کشی را امری بدیهی می‌دانند. در بین این افراد نام ۱۱ هزار کودک که تاریخ تولد آنان نیز حک شده است، وجود دارد. دوستان و خانواده‌های افراد تبعیدی به دنبال یافتن نام تبعیدشدگان خود روی این دیوار هستند، اما این جست‌وجو کفایت نمی‌کند. ما باید مرهمی بر این زخم پیدا کنیم و این مرهم تنها صلح است.»

سودوکو شماره ۳۸

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

						7	1	3
	4	1						2
	2		7	5				
		4	1					
1	8						5	4
					2	3		
				7	4		8	
8						1	4	
4	5	6						

حل سودوکو شماره ۳۷

9	5	3	8	6	4	2	1	7
1	7	2	9	3	5	8	4	6
6	4	8	7	1	2	9	5	3
8	3	9	4	7	1	6	2	5
2	1	4	6	5	8	3	7	9
5	6	7	3	2	9	4	8	1
3	2	1	5	8	6	7	9	4
4	8	6	1	9	7	5	3	2
7	9	5	2	4	3	1	6	8

جدول شماره ۱۰۲۹

افقی

۱- مهندس و حکیم ریاضی شاگرد اقلیدس- آماده و مهیا ۲- کشور آفریقایی- جایگاه- مظهر نرمی ۳- جزیره ایرانی- جدید و امروزی- هر گونه رنج روحی یا جسمی ۴- رهاورد زلزله- رهبر و پیشوا- شهر آلمان ۵- آخرین تکرقمی- حنا- کنایه از چیز کم ولی مداوم است ۶- میوه‌ای سیاه، سفید یا سرخ، گاه شیرین، گاه ترش- ژانر سینمایی کابویی- نسبت دادن گناه به کسی ۷- اتحادیه شرکت‌های هواپیمایی- رود مرزی- هم‌جنس جن ۸- خانه کوچک و بی‌سامان- استخوان‌بندی آدم و حیوانات ۹- قرص روانگردان- رمزآلود- رقعه ۱۰- پوششی برای خانم‌ها- دفتر شماره نامه‌ها- آرزو ۱۱- جزیره‌ای در کشورمان نزدیک خلیج فارس- بیماری جذام- شانه، کتف ۱۲- جادوگر می‌خواند تا به مقصودش برسد- پر- مکار وارونه ۱۳- مخفی- کاسته شدن، فرود آمدن- فرکانس ۱۴- خانه شعری- گلابی- نام دیگر سار ۱۵- تهمت و افترا- مقابل اهل قلم.

عمودی

۱- دریایی وسیع میان اروپا و آفریقا و امریکا- شهری نزدیک کاشان ۲- جایز، شایسته- شرایط اقلیمی- پرنده‌ای درشت‌جثه ۳- سمیع- هشتمین حرف الفبای یونانی- همسر کیکاووس در شاهنامه ۴- برابر- آژیر- قصد و آهنگ ۵- حقه، کلک- خلأ- خمیدگی کاغذ ۶- خون- دوران تحول اروپا- سو و جانب ۷- بدهی- رودی در خراسان شمالی- خبرگزاری کار ایران ۸- دادوستد- نوعی خاک- صحنه نمایش- خیابانی در تهران ۹- آرزوی بزرگ- شهری در چهارمحال و بختیاری- کنگره روی دیوار ۱۰- خالص- روان‌پریشی- رها و بیهوده ۱۱- شهر ماکارونی- خجسته، فرخنده- تشنه در بیابان می‌بیند ۱۲- حرف بیزاری- گازی به شدت قابل اشتعال- ثلث ۱۳- آبجی- درخت مو- موزیک نظامی ۱۴- دندان‌های نیش- واحد سرعت هواپیما- جنس ظروف قدیمی فلزی ۱۵- انباشتگی- میزبان در هواپیما.

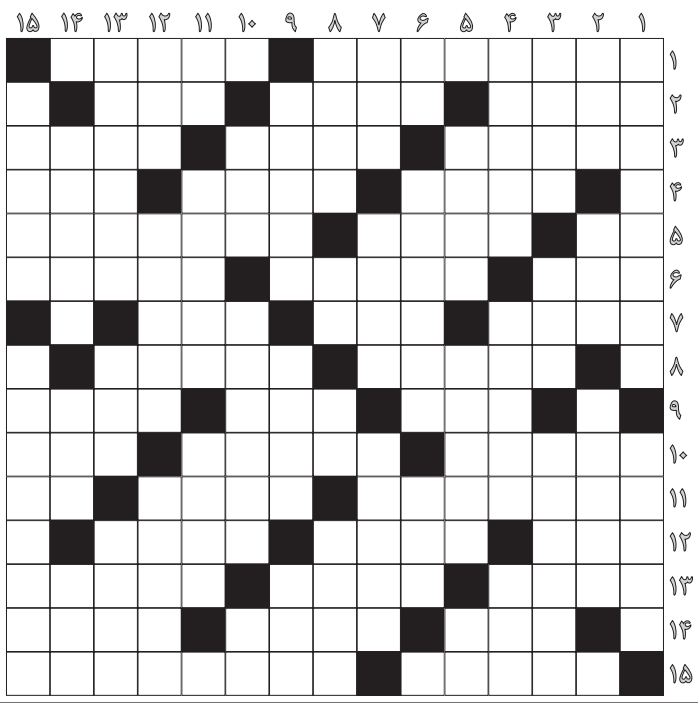
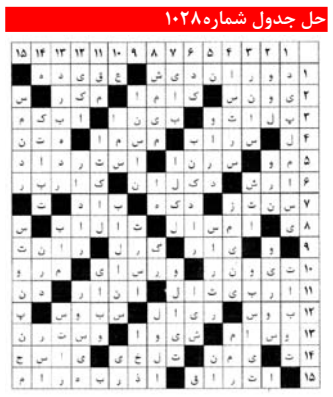
حل جدول شماره ۱۰۲۸